

پدیده جهاد و کار برد ابزاری مذهب

واقعیت مسلم اینکه دین اسلام معنویت مسلط در جوامع اسلامی بوده اثر گذاری روانی آن از هزار و چهارصد سال و اندی بدینسو در تمام عرصه های زنده گی مردمان این جوامع مشهود و انکار ناپذیر است و نباید به مثابه فاکتور معنوی در زنده گی اجتماعی مردم کم بها یابد اما وقتی دین اسلام وسیله دستیابی به اهداف نامشروع سیاسی و مقاصد ناجایز "دنیوی" قرار می گیرد، از راستای پیامش مبنی بر اخوت اسلامی، صلح و صفا و خیر به کجراهه کشانیده می شود و در سمت غیر از آنچه که نیازمندی های معنوی جامعه مطالبه می نمایند سوق می یابد که سرانجام باعث بروز خشونت در انواع مختلف آن می گردد، باید پرسید که چه باید کرد؟

افغانستان کشوری است که در درازنای تاریخ پیشین و معاصر خود بارها قربانی ابزار سازی احساسات و عواطف مذهبی مردم گردیده از این طریق در ورطه بحران نگهداشته شده است. خشن ترین نوع اینگونه ابزار سازی، سه دهه پیش با پیدایش پدیده "جهاد" در حیات سیاسی کشور ظهور کرد که تداوم آن باعث از هم پاشی نظم زنده گی و مصیبت های فراوان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی گردید.

دور از احتمال نیست که نظام های سیاسی به میان آمده از حرکت های قهر آمیز، آنهم اگر به خشونت و سرکوب ادامه دهند در آتیه مخالفت و واکنش های خشونت بار می آفرینند و با مقاومت همانند روبرو می گردند اما مقاومت همانند باید در یک انسجام ساختاری با برنامه سیاسی دقیقاً تنظیم شده در جهت استقرار عدل و انصاف صورت

گیرد تا وضعیت را بهبود بخشد، نه اینکه در شکل دیگری از بیداد‌گری با وسیله سازی مذهب تبارز نماید.

اعمال خشونت در مراحل آغازین حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان نمی توانست از پیامد های ناگوار و اسفناک محفوظ بماند و سبب اعتراض و شورش در جامعه نگردد ولی بنا بر نبود ظرفیت های لازم مقاومت سیاسی - اجتماعی و نیروی سازمان دهنده آن در داخل کشور بجای آنکه جنبش متشکل مقاومت نسج یابد و دولت بر سر اقتدار با توسل به شیوه های انطباقی مبارزه سیاسی به چالش گرفته شود، آشوبگری و اغتشاش لجام گسیخته در پوشش عوامفریبانه جهاد و مذهب به حمایت حامیان خارجی غیر اسلامی که کار برد مغرضانه مراجع مذهبی را برای تحقق منافع خویش قبلاً در زمان سلطنت شاه امان الله موفقانه آزمایش کرده بودند شعله ور گردید و با همان دهشت افگنی که آغاز شد تا امروز ادامه دارد.

اگر به چگونگی آغاز آشوب مسلحانه بعد از ۷ ثور ۱۳۵۷ توجه به عمل آید ضربات وارده توسط گروه های از پیش هسته گذاری شده جهادی در قلمرو پاکستان نه بسوی بدنه اصلی دولت وقت بلکه در گام نخست بسوی نهاد های آموزش و پرورش اطفال و نوجوانان جهت گرفت و کارزار وسیع کشتار و تخریب برضد آموزگاران و مکاتب راه اندازی شد که در نهایت صدها مکتب نابود و هزاران معلم به قتل رسیدند. جهاد در حقیقت علیه دانش آغاز یافت، چون سردمداران و "علمای کرام" جهادی بخوبی می دانستند که اخلاص و قطع پروسه دانش آموزی راه را برای نگهداشت بیسوادی و جهالت هموار ساخته به آنها امکان می دهد تا با راحتی تمام احساسات مذهبی اکثریت بیسواد جامعه را به معامله گیرند و اهداف خود را دنبال نمایند. حوادث بعدی با موازات گسترش دامنه جهاد با تاسف در همین روال انکشاف یافت.

ثمره ابزارسازی مذهب بوسیله جهادیان و هموعان دیگر شان - طالبان این است که آنها امروز چه در داخل دستگاه حاکم چه بیرون از آن، به فرمانداران مطلق العنان کشور

مبدل گشته روح و روان مردم مسلمان افغانستان را به گروگان گرفته اند و از این طریق به سلطهء ظلمت و جهالت ادامه می دهند.

اگر نگاهی به وضع کنونی کشور افکنده شود دامنهء بیدادگری مجاهدین، شورای علما و طالبان که همه خود را سرداران سپاه اسلام می شمارند حد و مرز نمی شناسد. قتل، سرقت، تجاوز به اطفال و دختران جوان، فساد، قاچاق مواد مخدر، تجارت مافیائی، تنشهای خشونت آمیز قومی، فرهنگ و زبان ستیزی و ده ها نوع جنایت دیگر از عملکردهای روتین مجاهدین - طالبان اند. آنها حتی از معاوضهء انسان با سگ باکی ندارند چنانچه حادثهء سال پار مبنی بر مبادلهء دختر ۹ ساله با سگ توسط یکی از فرماندهان جهادی در ولایت قندوز گواه این جنایت است. رهبران و فرماندهان جهادی در شهر و ولسوالی های حومهء کابل و ولایات زمین های مردم را غصب نموده با پول و سرقت های جهادی مارکیت ها و ویلاهای مفشن بر پا کرده اند. مجاهدین حاکم در مزار شریف بیشترین بخش بازار و شرکت های تجارتی شهر را قبضه کرده عرصهء کار بروی تاجران و پیشه وران غیر جهادی را تنگ ساخته اند، در ولایت هرات متواتر بجان همدیگر و مردم افتیده دست به قتل و غارت می زنند، در ولایت غزنی همه روزه از چپاولگری افراد مسلح جهادی خبر میرسد، در ولایت بدخشان و ولایت های شرقی کشور کارگاه های تولید هیروئین بنا کرده آزادانه به تجارت آن می پردازند، پیامد های جهاد افغانستان را به کشور تریاک و هیروئین مبدل ساخت. در ولایت های پنجشیر و بدخشان ساختارهای مافیائی تجارت قاچاقی سنگ های قیمتی از سالها بدینسو فعالیت دارند که ادارهء آنها بدست مجاهدین است و...

نفرت بار ترین نمونهء کاربرد ابزاری مذهب حرکت اسلامی طالبان است. این حرکت با شعار تزویرگرانهء استقرار "اسلام ناب محمدی"، ترور و وحشت قرون اوسطائی را در محلات زیر کنترل اش که بیشترین قسمت های ولایات شرقی، جنوبی و قسماً غربی را در بر می گیرد مسلط نموده در واقعیت به ممثل نوعی از فاشیزم خرافاتی در پوشش مذهب مبدل گردیده است.

شورای علما و روحانیون افغانستان که در ظاهر یک نهاد معمولی غیر دولتی مانند دیگر کشور های اسلامی به نظر می رسد سعی می ورزد خود را پیشوای مذهبی - سیاسی جامعه قلمداد نموده نظیر شورای نگهبان ایران در تمام عرصه های زنده گی سیاسی و اجتماعی جامعه مداخله کند. این شورا تلاش دارد ماموریت دستگاه جهنمی امر بالمعروف و نهی از منکر امارت اسلامی طالبان را بار دیگر احیا کرده خود در نقش آن ظاهر شود و اوضاع سیاسی آلوده کشور را آلوده تر ساخته اختناق و سرکوب را گسترش دهد. بگونهء مثال صدور حکم اعدام دانشجو و ژورنالیست جوان پرویز کامبخش به دستور شورای علمای مزار شریف و تأیید و حمایت آن بواسطهء مشرانوجرگه که بیشترین اعضای آن از سرکرده های جهادی - روحانی اند، وارد آوردن فشار دایمی بر نشریه های چاپی و کانال های تلویزیونی به بهانهء غیر اسلامی خواندن نشرات آنها در شرایطی که فضای نیمه باز و نیمه تاریک برای فعالیت رسانه های گروهی کشور بی آنهام شکننده و مواجه به خفقان است، مقاومت شش ساله در برابر اعمار تالار سینما در شهر هرات (بالآخره این تالار به شرط اینکه تنها فیلم های اسلامی و محلی نمایش دهد در ماه اخیر گشایش یافت) و نمونه های دیگر، "ولایت فقیه" خودسر این ظلمت سرا - کانون پاسداری جهالت و عقبگرایی را بازگو می کنند.

در این اواخر منابع خبری داخلی از جنایت تکان دهندهء دیگری بوسیلهء یک "مرجع روحانیت" گزارش دادند. مولوی الطاف الرحمان باشندهء ولسوالی راغ ولایت بدخشان در جریان کمتر از یکسال به دختر نوجوان شانزده ساله ای به نام راضیه پیهم تجاوز جنسی نمود تا اینکه وی فرزندی را نیز به دنیا آورد. قتل دختر بدست والدین اش پیامد این جنایت فاجعه آور است.

به یقین مولوی الطاف الرحمان یگانه روحانی جنایتکار نیست، در سراسر کشور فراوان جنایت های از اینگونه توسط مولوی ها و جهادی ها رخ می دهند که مردم و رسانه ها از آن بی خبر اند چنانچه به قول از مسئولان کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، در این اواخر میزان تجاوز به دختران خوردسال افزایش یافته است.

شماری از عوامل اساسی حاکمیت انارشی و خود سری اهل جهاد و روحانیت می توانند در مسایل زیر جستجو گردند:

- محتوای سنتی - ضد دموکراسی و پر از تناقض قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان زمینه های سوء استفاده از دین اسلام را برای افراد دارای درک ناقص از عرف و تعلیمات اسلامی فراهم می سازد. بیشترین افراد در مراجع اجتهاد و روحانیت افغانستان آگاهی کافی در علوم اسلامی ندارند و قضایا را با برداشت های متحجر و کهنه پرستانه قرون اوسطائی تعبیر نموده بر اساس آن فتوی صادر می کنند. مثلاً در قضیه بازداشت پرویز کامبخش، برخی روحانیون موصوف را بیگناه و برخی دیگر گنهگار می شمارند.

- نبود مؤسسات اکادمیک برای تربیت و پرورش مدرسین علوم اسلامی بر بنیاد مقتضیات نورم های حقوقی- اجتماعی عصر حاضر. اکثر ملا ها و مولوی ها در مساجد افغانستان و پاکستان بنا بر سلیقه ملای متعصب و نا آگاه از انکشافات اجتماعی تربیت شده بعداً همان سلیقه را به جامعه انتقال می دهند.

- نفوذ عمیق عقبگرائی جهادی - روحانی در تمام نهاد های اداری، قانونگذاری، امنیتی و قضائی کشور. بیشتر وزارت ها، اداره امنیت ملی و جرگه های مشران و ولس در اختیار گروه های جهادی - و ارگان های قضائی و عدلی در اختیار روحانیون نادان و بی کفایت قرار دارند. وقتی آنها همه "خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه" اند چه انتظار مثبتی از وضعیت می توان داشت؟

- فقدان مخالفت سیاسی - اجتماعی منسجم، سازمان یافته و برنامه ریزی شده در برابر افسار گسیختگی و بیدادگری عناصر متشکله رژیم حاکم. نیروه های مترقی، دموکراتیک و تحول طلب و یا آنهای که خود را چنین عنوان می نمایند تا آنجا متفرق و پراکنده اند که جریان وزش باد مدهش جهالت و ظلمت جهادی - مافیائی اصلاً ممانعت و مزاحمتی در مقابل خود ندیده به هر خانه و کاشانه، آزاد و بی عنان می کوبد. تک روی

قدرت خواهانه و منفعت جویانه برخی نیروها در اقدامات سیاسی، هم سفره گی و یا برخورد متزلزل و تهی از قاطعیت آنها با ارتجاع جهادی و رژیم فاسد حاکم همچنان از دلایلی است که امکان ایجاد هراس از پیدایش هرگونه جنبش دموکراتیک و مترقی را محدود می سازد.

پس در برابر پرسش بالا "که چه باید کرد؟" نیروهای مترقی، دموکراتیک و تحول طلب بویژه نیروهای چپ و یا آنهای که خود را چپ دموکراتیک می نامند مسئولیت سیاسی و تاریخی دارند تا پاسخ دریافت کنند. به عقیده نگارنده یگانه پاسخ کارساز و اثر گذار به این پرسش بسیج نیروها در جهت احیا، توسعه و استحکام جنبش واقعی چپ دموکراتیک در افغانستان است که اگر شود بر سر ارتجاع افسار بافتد.

29062008

www.ayenda.org